



Studies on Understanding Hadith

P-ISSN: 2588-3895

E-ISSN: 2588-4417



DOI: 10.30479/mfh.2024.20318.2369

Explaining the Narration of “Taqiyya Men Din Allah” with the Method of Violation of Grace’s Principles of Cooperation

Marziyeh Shamabadi¹

Bibi Zeinab Hosseini^{2*}

Aliyyeh Rezadad³

Fatemeh Farzali⁴

Abstract

One of the taqiyyah traditions that has been narrated with various isnad and texts in the Shia hadith books is a tradition that Imam Sadiq (a.s.) argues to the part of the story of Yusuf (a.s.) in the Quran to prove the correctness of taqiyya. It is hard to understand that the quality of the implications of this narration, on the correctness of taqiyyah in the books of hadith jurisprudence. It seems that Imam Sadiq (a.s.) in this narration very closed head presents an argument that has been accepted by the audience. In order to understand the meaning of this narration of Imam Sadiq (a.s.) it is beneficial to use the method of violation of Grice’s principle of cooperation. Its purpose is to understand more meanings of this narration. In order to understand the implicit meanings, this research has focused on the principle of empathy of Imam Sadiq (a.s.) with the companions of Hadith. A comparative study between the conditions of Imam Sadiq (a.s.) and the companions of Hadith, with the story of Hazrat Yusuf (a.s.) shows that Imam Sadiq (a.s.) sought to express three important issues. First: correctness of Taqiyyah, second: stating that the allegation of stealing hadith is wrong and third: announcing the victory of the movement of the Companions of Hadith in the revival of the Prophetic Sunnah.

Keywords

Taqiyyah, Hadith Theft, Malik’s Legacy, Prophetic Tradition, Empathy.

Article type: Research

1. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Farhangian University, Tehran, Iran.

Email: m.shamabadi1357@gmail.com

2. Responsible Author, Associate Professor, Department of Theological Education, Farhangian University, Tehran, Iran. Email: Zhosseini1400@gmail.com

3. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Farhangian University, Tehran, Iran.

Email: a.rezadad@cfu.ac.ir

4. Assistant Professor, Department of Theological Education, Farhangian University, Tehran,

Iran. Email: f.farzali@cfu.ac.ir

Received on: 02/06/2024 Accepted on: 08/10/2024

Copyright © 2024, Shamabadi, Hosseini, Rezadad & Farzali

Publisher: Imam Khomeini International University.





شماره چاپی: ۲۵۸۸-۲۸۹۵
شماره مجله: ۲۵۸۸-۲۴۱۷

مطالعات فہم حدیث



DOI: 10.30479/mfh.2024.20318.2369

تبیین روایت «التقیہ من دین اللہ»، با روش نقض اصول همکاری گرایس

مرضیہ شم آبادی^۱
بی بی زینب حسینی*^۲
علیہ رضاداد^۳
فاطمہ فرضعلی^۴

چکیده

یکی از روایات تقیہ کہ با اسناد و متون مختلف در جوامع حدیثی شیعه نقل شدہ، روایتی است کہ امام صادق (ع) در آن، برای اثبات مشروعیت تقیہ، بہ بخشی از داستان حضرت یوسف (ع) استناد می کند. فہم کیفیت دلالت این روایت، بر جواز و مشروعیت تقیہ در کتب فقہ الحدیث، مبہم است. بہ نظر می رسد امام صادق (ع)، در این روایت، بسیار سربستہ استدلالی را مطرح می کند کہ مورد پذیرش مخاطب واقع شدہ است. برای فہم معنای ضمنی این روایت، با توجہ بہ موجز و سربستہ بودن پاسخ امام صادق (ع) و ہمدلی مخاطب از روش مطالعہ اصل همکاری گرایس استفادہ شدہ است، تا معانی بیشتری از این روایت، کشف گردد. این پژوهش برای فہم معنای ضمنی، بر ہمدلی امام صادق (ع) و اصحاب حدیث تمرکز کردہ است. مطالعہ تطبیقی بین شرایط امام صادق (ع) و اصحاب حدیث، با داستان حضرت یوسف (ع)، نشان می دہد امام صادق (ع) بہ دنبال بیان سہ موضوع مہم بودہ است. نخست؛ مشروعیت تقیہ، دوم: رفع اتهام سرقت حدیث از اصحاب حدیث و سوم: بشارت بہ پیروزی جریان اصحاب حدیث در جریان احیاء سنت نبوی.

کلیدواژه‌ها

تقیہ، سرقت حدیث، صواع ملک، سنت نبوی، ہمدلی.

نوع مقاله: پژوهشی

۱. استادیار گروه آموزش معارف اسلامی دانشگاه فرهنگیان، تہران، ایران. m.shamabadi1357@gmail.com
 ۲. دانشیار گروه آموزش الهیات دانشگاه فرهنگیان، تہران، ایران (نویسنده مسئول). Zhosseini1400@gmail.com
 ۳. استادیار گروه آموزش معارف اسلامی دانشگاه فرهنگیان، تہران، ایران. a.rezadad@cfu.ac.ir
 ۴. استادیار گروه آموزش الهیات، دانشگاه فرهنگیان، تہران، ایران. f.farzali@cfu.ac.ir
- تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۷



ناشر: دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

۱. طرح مسأله

فقه‌الحدیث و فهم روشمند و علمی روایات، یکی از مهم‌ترین وظایف اسلام‌پژوهان است. فاصله گرفتن زمانی و محیطی از بسترهای صدور روایات و دور شدن از قرائن خارجی فهم روایات، موانع مهم فهم صحیح روایات به شمار می‌آید؛ بنابراین کوشش برای فهم صحیح روایات، یکی از بایسته‌های پژوهشی است که ائمه معصومین (ع) بر ضرورت آن تأکید داشته و فرموده‌اند: «یک روایت که درست فهمیده شود، بهتر است از هزار روایتی که بدون فهم صحیح تنها نقل گردد» (حلی، ۱۴۱۰ق، ۳: ۶۴۰).

فهم برخی روایات به دلیل پوشیده بودن شرایط تاریخی و محیطی و تعمّد بر سربسته‌گویی، امری دشوار و نیازمند پژوهش است. مطالعات معاصر حدیثی، برای اعتبارسنجی و فهم متون حدیثی از روش‌های کارآمدی مانند: تاریخ‌گذاری سندی و متنی، روابط بینامتنی، کاربردشناسی، معناشناسی تاریخی بهره می‌برد. این پژوهش با استفاده از روش اصل همکاری گریس که یکی از گونه‌های کاربردشناسی است، تلاش در فهم روایتی دارد که برای شارحان حدیث، مفهوم روشنی نداشته و کارآمدی این روش در مطالعات فهم حدیث، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. این روایت در مورد تقیه است. امام صادق (ع) برای مشروعیت تقیه، به قرآن کریم و نسبت سقرت به برادران یوسف استناد می‌کند. «ابوبصیر می‌گوید: امام صادق (ع)، در پاسخ، به پرسشی درباره تقیه می‌فرماید: تقیه، از دین خداست. پرسیدم، واقعاً از دین خدا است؟ فرمود: بله! قسم به خدا از دین خداست، هنگامی که یوسف (ع) گفت: ای عیبر شما سارق هستید، ولی قسم به خدا که ایشان چیزی ندزدیده بودند» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۲۱۷). این پژوهش به دنبال پاسخ گفتن به این پرسش‌هاست:

نخست: امام صادق (ع) در چه فضای گفتمانی این روایت را بیان کردند؟

دوم: چه ارتباطی بین ماجرای داستان حضرت یوسف (ع) با موضوع تقیه وجود داشته است؟

سوم: چه معانی پنهان و یا ضمنی در این روایت وجود دارد؟

این روایت با روش نقض اصول همکاری گرایس و یا همان سربسته‌گویی، که یکی از روش‌های کاربردشناسی است، صورت می‌گیرد. گرایس بر این باور است: «آن‌چه گفته می‌شود، جنبه‌ای از یک معنی کلی است که دانش زبان‌شناختی به ما داده است و با تأمل، فرد می‌تواند، درباره آنچه سخن‌گو گفته است، به نکاتی پی‌ببرد» (چپمن، ۱۳۹۸ش، ۱۳۰). اصطلاح سربسته‌گویی، یا نقض اصول همکاری، اصطلاحی است که گرایس برای نخستین بار بیان کرد. بخش عمده‌ی کار او درباره شیوه‌ها و روش‌های

گوناگونی است که می‌توان با آن، معنا را از آن‌چه گفته می‌شود، بیرون کشید (سعیدی، ۱۳۹۱ش، ۱۷۳-۱۹۱؛ چپمن، ۱۳۹۸ش، ۱۳۵). اصل اساسی و مسلط در تعامل انسانی، یک رغبت نیرومند به رفتار همیارانه است که به مکالمه محدود نمی‌شود. بلکه شاید جالب‌ترین نمود آشکارش در مکالمه باشد (مهرابی و گندمکار، ۱۴۰۱ش، ۱۵۸-۱۸۴). گرایس، این خصلت زبان را به اختصار اصل همکاری نامید (گرایس، ۱۹۷۵م، ۲۶).

نقض اصول همکاری، به این معناست که اصول همکاری مدّ نظر گوینده، در نظر گرفته نمی‌شود. هنگامی که آشکارا اصول را نقض می‌کنیم، در واقع می‌خواهیم مخاطب را متوجه معنای ضمنی یا پنهان کنیم (توماس، ۱۹۹۵م، ۶۵). معنای ضمنی از ظاهر پیام بر نمی‌آید و مخاطب با تلاش ذهن، آن را استنباط می‌کند. مخاطب، اصل را بر این می‌گذارد که گوینده، اصول همکاری را رعایت کرده است، بنابراین مخاطب تلاش می‌کند، با تلاش ذهنی خود خلأ معنایی را کامل کند (هورفورد، ۱۹۹۶م، ۲۷۹-۲۸۰). استفاده از این روش بدان جهت در مطالعه این حدیث، به کار می‌رود، چون دو شاخص، در این روایت قابل مشاهده است، نخست: پاسخ امام (ع) سر بسته و مجمل است و در کتب شرح حدیث، توضیحی درباره کیفیت دلالت این جواب، بر مدعای امام (ع) یعنی جواز تقیه داده نشده است. ثانیاً: به نظر می‌رسد، مخاطبان امام (ع) جواب خود را گرفته‌اند، چون در مورد نحوه دلالت این سخن امام (ع)، بر جواز تقیه از جانب ایشان، پرسشی نشده است و قرائن، نشان‌گر وجود اصل همکاری و همدلی در بین امام (ع) با پرسش‌کنندگان است.

تاکنون پژوهشی درباره این روایت، صورت نگرفته و به دلیل ابهام مفهوم روایت، تنها پاره‌ای توضیحات مختصر، در برخی شروح حدیثی بیان شده است. استفاده از روش نقض اصول همکاری گرایس، پیش از این در مقالاتی دیگری سابقه داشته است، مانند: «تحلیل تصنیف و ترجمه متون فقهی حقوقی بر اساس اصل همکاری گرایس، مطالعه موردی: متاجر لمعه دمشقیه» از عباس مؤمن برمی و مقاله «بررسی زبان‌شناختی تناسب آیات بر پایه اصل همکاری گرایس» از غلامعباس سعیدی، ولی درباره ارتباط روایات تقیه، با شرایط حیات امام صادق (ع) و جریان تاریخی تدلیس سندی در قرن دوم هجری، مقالاتی با عنوان جریان شناسی تدلیس سندی، از حسینی و تاریخ‌گذاری روایات نهی از اذاعه سرّ و مقاله‌ای دیگر با عنوان کاربردشناسی روایات تقیه از ششم‌آبادی و همکاران، نوشته شده است (ششم‌آبادی، ۱۴۰۰ش، ۹۳-۱۱۶؛ همو، ۱۴۰۱ش، ۳۷-۲۵۸). استاد به عبارت «انکم لسارقون» در داستان حضرت یوسف (ع)، در برخی متون

حدیثی اهل سنت نیز برای جواز تقیه آمده است (بخاری، ۱۴۱۰ق، ۱۰: ۳۳۹) و برخی دیگر آن را با تقیه بی‌ربط دانسته‌اند، زیرا نتوانسته‌اند بین این مسئله با تقیه، ارتباط برقرار کنند و امام صادق (ع)، را متهم به دورویی و نفاق کرده‌اند که او حتی در احکام جزئی، نیز دروغ می‌گوید و امت را دعوت به کذب می‌کند (دهلوی، ۱۳۷۳ش، ۲۹۰: ظهیرپاکستانی، ۱۹۷۹م، ۱۷۱). توجه اهل سنت، به این روایت و عدم ارائه تبیین صحیح از جانب شارحان حدیث و از سویی سوء برداشتی که از جانب برخی اهل سنت، از این روایت شده، تبیین علمی این روایت را ضروری می‌سازد. نوآوری این پژوهش در تبیین و ارائه فهمی جدید از این روایت با روش اصل همکاری گرایس است، به این معنا که برای نخستین بار، فهمی منطبق با جریان‌های دینی و فرهنگی معاصر حیات امام صادق (ع)، از این روایت ارائه شده است، که نشان‌گر رفع اتهام سرقت حدیث از محدثان اهل سنت توسط امام صادق (ع) است.

۲. تخریح متنی و سندی روایت

در فرایند فهم حدیث، نخستین گام، تخریح سندی و متنی روایت برای تعیین متنی است که فرایند فقه‌الحدیث باید مبتنی بر آن باشد. تخریح سندی و متنی به این معناست که تمام اسناد و متون غیر تکراری روایت از منابع مختلف استخراج شود، تا با مقایسه متون حدیثی، بخشی اصلی و معتبر قابل شناسایی گردد (سیدبن حموده، ۲۰۱۰م، ۱۶).

روایت اول: ابوبصیر گفت: «امام صادق (ع) فرمود: تقیه از دین خداست.» پرسیدم: «آیا واقعا تقیه از دین خداست؟» امام فرمود: «بله! قسم به خدا، از دین خداست و یوسف گفت: ای گروه! شما دزدید در حالی که قسم به خدا ایشان، چیزی نذزدیده بودند و ابراهیم (ع)، گفت: من بیمارم در حالی که قسم به خدا بیمار نبود» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۲۱۸).^۲

روایت دوم: از ابوبصیر، روایت شده است که گفت: شنیدم از امام باقر (ع) که می‌گوید: کسی که تقیه نمی‌کند، در کارش خیری نیست [به خیر نمی‌رسد]. و یوسف (ع) گفت:

۱. «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلَاةِ اللَّهُمَّ أَنْجِ عِيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ وَ سَلَمَةَ بْنَ هَشَامٍ، وَ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ، وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يَوْسُفَ».

۲. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) التَّقِيَةُ مِنْ دِينِ اللَّهِ قُلْتُ مِنْ دِينِ اللَّهِ قَالَ إِي وَ اللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَقَدْ قَالَ يَوْسُفُ (ع) أَيُّهَا الْعَمِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ وَ اللَّهُ مَا كُنَّاوَا سَرَفُوا شَيْئاً وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ع إِنِّي سَقِيمٌ وَ اللَّهُ مَا كَانَ سَقِيماً».

ای گروه! شما دزدید در حالی که قسم به خدا ایشان، چیزی ندزدیده بودند (صدوق، ۱۳۸۵ ش، ۱: ۵۸).^۱

روایت سوم: از ابوبصیر روایت شده است که امام صادق (ع) فرمود: تقیه از دین خدای عزوجل است. پرسیدم از دین خداست؟ فرمود: بله از دین خداست و یوسف (ع) گفت: ای گروه! شما دزدید در حالی که قسم به خدا ایشان، چیزی ندزدیده بودند (عیاشی، ۱۳۸۰ ش، ۲: ۱۸۴).^۲

روایت چهارم: از ابوبصیر، روایت شده است که من در نزد امام باقر (ع) بودم، که به امام (ع) گفته شد، سالم بن حفصه، از تو روایت نقل می کند و می گوید: تو بر هفتاد وجه روایت می گویی و برای هر یک، طریقی داری، امام صادق (ع) فرمود: سالم از من چه می خواهد؟ آیا من فرشتگان را باید برای شهادت بر صحت علمم بیاورم؟ قسم به خدا که انبیاء نیز چنین نکردند. ابراهیم (ع) نیز گفت: من بیمارم در حالی که سوگند به خدا بیمار نبود و دروغ هم نگفت. ابراهیم (ع) گفت: بلکه بت بزرگ این کار [شکستن بت ها] را انجام داده است. در حالی که بزرگشان چنین نکرده بود و یوسف (ع) گفت: ای گروه! شما دزدید در حالی که قسم به خدا ایشان، چیزی ندزدیده بودند و یوسف (ع) نیز دروغ نگفت (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۸: ۱۰).^۳

روایت پنجم: عطاء از امام صادق (ع)، روایت کرد که امام (ع) فرمود: بر کسی که به جهت ایجاد صلح در بین مسلمانان، دروغ می گوید، گناهی نیست. سپس این آیه را خواند: «ای گروه! شما دزد هستید» سپس گفت: سوگند به خدا ایشان چیزی ندزیده بودند و دروغ هم نگفت. سپس خواند: «بلکه بزرگشان این کار را کرد، پس از او پرسید! اگر سخن می گوید». سپس گفت: سوگند به خدا [که بت ها را بت بزرگ نشکسته

۱. «عَنْ أَبِي بصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَ لَقَدْ قَالَ يَوْسُفُ أَيُّهَا الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ وَ مَا سَرَقُوا».

۲. «حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) التَّقِيَّةُ دِينُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلْتُمْ مِنْ دِينِ اللَّهِ قَالَ إِي وَ اللَّهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ لَقَدْ قَالَ يَوْسُفُ أَيُّهَا الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ وَ اللَّهُ مَا كَانُوا سَرَقُوا شَيْئًا».

۳. «عَنْ أَبِي بصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، قَالَ قِيلَ لَهُ وَ أَنَا عِنْدَهُ: إِنْ سَأَلِمَ بِنَ حَفْصَةَ يَرَوِي عَنْكَ، أَنْتَ تُكَلِّمُ عَلِيَّ سَبْعِينَ وَجْهًا لَكَ مِنْهَا الْمَخْرَجُ، فَقَالَ: مَا يُرِيدُ سَأَلِمَ مِنِّي؟ أَيْ يُرِيدُ أَنْ أُجِيبَ بِالْمَلَائِكَةِ، فَوَ اللَّهُ مَا جَاءَ بِهِمُ النَّبِيُّونَ وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ «إِنِّي سَقِيمٌ» وَ اللَّهُ مَا كَانَ سَقِيمًا وَ مَا كَذَبَ وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» وَ مَا فَعَلَ كَبِيرُهُمْ وَ مَا كَذَبَ، وَ لَقَدْ قَالَ يَوْسُفُ أَيُّهَا الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ وَ اللَّهُ مَا كَانُوا سَرَقُوا شَيْئًا وَ مَا كَذَبَ».

بود] و این کار را او انجام نداده بود و دروغ ہم نگفت (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۳۴۳).
حال برای روشن شدن دقیق‌تر روایت، لازم است در قالب جدول، مقایسه‌ای بین
محتوای روایات صورت گیرد.

جدول تحلیل متنی و سندی روایت

منبع	مزید در بخش کلمه ما کذب	مزید در بخش داستان حضرت ابراہیم (ع)	باب روایت	ارزیابی سندی (مستند به نرم افزار درایة النور)	
کلینی المحاسن	نیست	ہست	تقیہ	صحیح	روایت ۱
وسائل	نیست	نیست	تقیہ	ضعیف و مہمل بہ دلیل وجود ابراہیم بن اسحاق موصلی	روایت ۲
عیاشی، علل الشرائع، کافی	نیست	نیست	تقیہ	صحیح	روایت ۳
عیاشی	ہست	ہست	تقیہ و توریہ	مرسل، ضعیف و مصرح	روایت ۴
کلینی	ہست	ہست	دروغ مصلحتی	صحیح	روایت ۵

در تحلیل متنی و سندی باید بہ این نکات توجہ داشت.

غالب کتب روایی، این روایت را در باب تقیہ ذکر کردہ اند.

غالب روایات، اسناد صحیحی دارد و بہ نظر می‌رسد، اصل روایت بہ دلیل نقل از
طرق متعدد و از طریق راویان ثقہ، از معصوم (ع) صادر شدہ است.

روایات متعددی، مشتمل بر بخش داستان حضرت ابراہیم (ع) نیست. بر اساس
اصل عدم نقیصہ، متن کوتاہ‌تر معتبرتر است و باید فقہ الحدیث، بر بخش مشترک در
ہمہ روایات، صورت بگیرد (شہید اول، ۱۴۱۴ق، ۱: ۳۴۱) کہ این بخش مربوط بہ ارتباط
درستی عمل تقیہ بر مبنای بخشی از داستان حضرت یوسف (ع) است. چون فرایند

۱. «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَجَّالِ عَنِ ثَعْلَبَةَ عَنِ مَعْمَرِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ عَطَاءِ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا كَذِبَ عَلَيَّ مُصْلِحٌ ثُمَّ تَلَا آيَتَهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ثُمَّ
قَالَ وَاللَّهِ مَا سَرَقُوا وَمَا كَذَبَ ثُمَّ تَلَا: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْتَلَوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ
مَا فَعَلُوهُ وَمَا كَذَبَ».

فقه‌الحدیث، بایستی بر متن قطعی، صورت گیرد، در این روایت محتمل است، بخش مربوط به استناد داستان حضرت ابراهیم (ع) جزء متن روایت نبوده باشد. چون در منابع متقدمی مانند: علل الشرائع صدوق و تفسیر عیاشی، داستان حضرت ابراهیم (ع) ذکر نشده است (عیاشی، ۱۳۸۰ش، ۲: ۸۴؛ صدوق، ۱۳۸۵ش، ۱: ۵۸). در هر صورت، چون بخش داستان حضرت ابراهیم (ع) را نمی‌توان به صورت قطعی، جزء روایت دانست، بنابراین، فرایند فقه‌الحدیث بر بخش قطعی یعنی ارتباط تقيه با داستان حضرت یوسف (ع) انجام می‌شود.

۳. بررسی دیدگاه حدیث‌پژوهان

شارحان حدیث، بیشتر تلاش داشته‌اند، توریه‌ای که حضرت یوسف (ع) در گفتارش به کار برده را تبیین کنند و چنین گفته‌اند: سخن یوسف (ع)، دروغی مصلحتی و یا توریه‌ای بود که به جهت حفظ بنیامین، یا مصالح دیگر، بیان شد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲: ۷؛ شیعی، ۱۹۸۲م، ۵۵۱؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ۱: ۴۰۲؛ مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ۹: ۱۱۱؛ ابن‌قاریاغدی، ۱۴۲۹ق، ۲: ۶۲؛ قزوینی، ۱۴۲۹، ۲: ۳۲۲؛ مرکز الرسالة، ۱۴۱۹ق، ۷۳) و آن را نشانی از مکارم‌الاخلاق و سعه صدر یوسف (ع) معرفی کرده‌اند (ملاصدرا، ۱۳۸۳ش، ۱: ۵۱۰). امام رضا (ع)، این سخن یوسف (ع) یعنی نسبت سرقت به برادران را مربوط به عمل دزدیدن یوسف (ع) از پدرش در سال‌های گذشته دانسته است (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ۳: ۳۳۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۵: ۲۴۳). برخی دیگر گفتار یوسف (ع) را با استناد به قرائتی غیر مشهور، نوعی استفهام دانسته‌اند: «أَلَيْسَ لَكُمْ لَسَارِقُونَ؟» یعنی آیا شما دزد هستید؟ (مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ۹: ۳۸۳).

برخی دلیل این‌که یوسف (ع) خود را به برادرانش معرفی نکرد، ترس از توطئه برادران دانسته و چنین گفته‌اند: یوسف (ع) خود را به برادرانش معرفی نکرد، زیرا پیش از این نیز یعقوب (ع)، به یوسف (ع) گفته بود، خوابت را برای ایشان نقل نکن که بر علیه تو کید و نیرنگ می‌کنند. پس این خوف همیشه وجود داشته است (حنفی، ۱۴۱۸ق، ۲۵۱). نکته مهمی که غالب شارحان حدیث، به آن تصریح کرده‌اند، آن است که امام صادق (ع)، برای اثبات مشروعیت «تقيه»، به این بخش از داستان حضرت یوسف (ع) از قرآن کریم، استناد کرده است (مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ۹: ۳۸۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۵: ۲۴۳؛ ابن‌قاریاغدی، ۱۴۲۹ق، ۲: ۶۲).

۴. کاربست نقض اصول همکاری گرایس و کشف معنا

همان طور که گفته شد، تمرکز فہم حدیث باید بر روی متن مشترک در روایات صورت گیرد. با توجه به آن چه بیان شد، دو بخش اصلی که نقض اصول همکاری بر آن صورت می گیرد عبارتند از:

نخست: بخشی که امام صادق (ع)، برای اثبات حجیت و صحت تقیہ، آن را به کتاب خدا مستند می کند.

دوم: امام صادق (ع)، به بخشی از داستان حضرت یوسف (ع) اشاره می کند، که به برادران یوسف (ع) نسبت سرقت داده شده، در حالی که ایشان سارق نبوده اند. در این مرحله، لازم است با توجه به سر بسته بودن پاسخ امام صادق (ع) و روشن نبودن چگونگی دلالت داستان حضرت یوسف (ع) بر مشروعیت تقیہ و ارتباط این دو موضوع، اصول همکاری که در این گفتگوی کوتاه بین امام صادق (ع) و مخاطب وجود داشته، نقض گردد، تا معانی ضمنی موجود در این عبارت، به تدریج آشکار گردد.

۴-۱. نقض اصل شیوہ Manner

نخستین اصل در اصول همکاری گرایس، اصل شیوہ است. به این معنا که گویندہ باید از واژگان روشن و واضح برای بیان مقصود خود بهره برد و از چند پہلو سخن گویی پرهیز شود، در عین حال سخن منظم گفته و از اطالہ کلام اجتناب نماید (زابلی زاده، ۱۳۸۹ ش، ۱۲۹-۱۴۸). ولی برای مخاطبی که این همکاری را با گویندہ نداشته، لازم است مفہوم دقیق و تاریخی این واژگان در روایت تبیین گردد. تبیین معانی واژگان و مفردات حدیث، در دانش فقہ الحدیث هم، از گام های مهم و ابتدایی در فہم حدیث است (ربانی، ۱۳۹۵ ش، ۲۷۱). بنابراین در این جا لازم است، معانی سه واژه این روایت تبیین گردد.

۴-۱-۱. تقیہ

از ریشہ وقی، به معنای حفظ کردن و نگاه داشتن است (ابن منظور، ۱۴۰۸ ق، ۵۵: ۴۰۱؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ۵: ۲۳۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ۱: ۱). این اصطلاح، یک اصل کلامی در اصول اعتقادات شیعیہ و یک موضوع در دانش اصول فقہ است (مفید، ۱۳۷۱ ش، ۲۴۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ۲: ۷۲۹). تقیہ را چنین تعریف کرده اند: «تقیہ مخفی کردن حق از دیگران، یا اظهار خلاف آن است به جهت مصلحتی که مهمتر از مصلحت اظهار آن می باشد» (صفری فروشانی، ۱۳۹۴ ش، ۵۱؛ مکارم، ۱۴۱۱ ق، ۱: ۴۱۱). امام صادق (ع)،

در موارد متعددی، تقیه، را لازمه حفظ دین خدا (برقی، ۱۳۷۱ش، ۱: ۲۵۸)، معرفی کرده و مردم را از آشکار کردن امر خود، باز داشته است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۲۲۴)'. این که منظور امام صادق (ع)، از لزوم تقیه، در دوران خود پنهان کردن چه چیزی بوده است، موضوعی است که با توجه به شرایط خاص حیات وی و رسالتی که او به انجام رسانده است، قابل شناسایی است.

۴-۱-۲. سارقون

سرق به معنای ربودن پنهانی مال یا چیز دیگری بدون اجازه و عدم رضایت مالک آن چیز است (مهنا، ۱۴۱۳ق، ۱: ۵۹۵). سرقت، یک عمل ناپسند و غیر اخلاقی است. در حوزه علوم، به بیان مطلبی بدون ارجاع به نویسنده نیز، سرقت علمی گفته می شود (سوری، ۱۳۸۹ش، ۴۶-۶۸). این که امام صادق (ع)، با تأکید سوگند یاد می کند که برادران یوسف (ع)، چیزی ندزیده بودند، ما را متوجه ارتباط روایت با شرایط حیات وی می کند. بنابراین لازم است جستجو شود، آیا در زمان حیات وی، این موضوع طرح شده بوده است؟ آیا کاربرد واژه سرقت، می تواند در بازگشایی معنای ضمنی حدیث مؤثر باشد؟ جستجوی این واژه در منابع تاریخ نشان می دهد، در سده دوم و سوم هجری، در زمان حیات امام صادق (ع) این واژه به صورت گسترده درباره محدثانی که در اسناد روایات تدلیس می کردند، به کار رفته است. این نسبت بیشتر، از جانب اصحاب رأی و اهل بصره، افرادی مانند یحیی بن معین، نسبت به اصحاب حدیث به عنوان اعتراض و لفظی تحقیرآمیز به کار می رفت (ابن عدی، ۱۴۰۹ق، ۶: ۱۷۱؛ ذهبی، ۱۴۰۹ق، ۲۲: ۱۴۲).

سرقت حدیث، یکی از انواع تدلیس سندی است (رشید، ۲۰۱۱م، ۱۰۸-۱۲۲)، به معنای آن که راوی، روایت شیخی را که در روایتی تفرد دارد به شیخ دیگری اسناد دهند (زیان، ۲۰۰۳م، ۴۲-۸۳). بالغ بر ۲۰۰ نفر از محدثان بزرگ اهل سنت، در قرن دوم و سوم هجری، از جانب اصحاب رأی در بصره و عراق، متهم به سرقت حدیث شده اند (همو). این درحالی است که غالب این محدثان، راویانی ثقه و عادل بوده اند و امروز مهم ترین منابع حدیثی و فقهی اهل سنت، از طریق ایشان نقل شده است (رشید، ۲۰۱۱م، ۱۰۸-۱۲۲) و به دنبال وصف «یَسْرُقُ الْحَدِيثَ»، عبارت «لَا يَرَوِي إِلَّا عَنِ ثِقَاتٍ» هم آمده است (ذهبی، ۱۴۰۹ق، ۱۵، ۳۶۵).

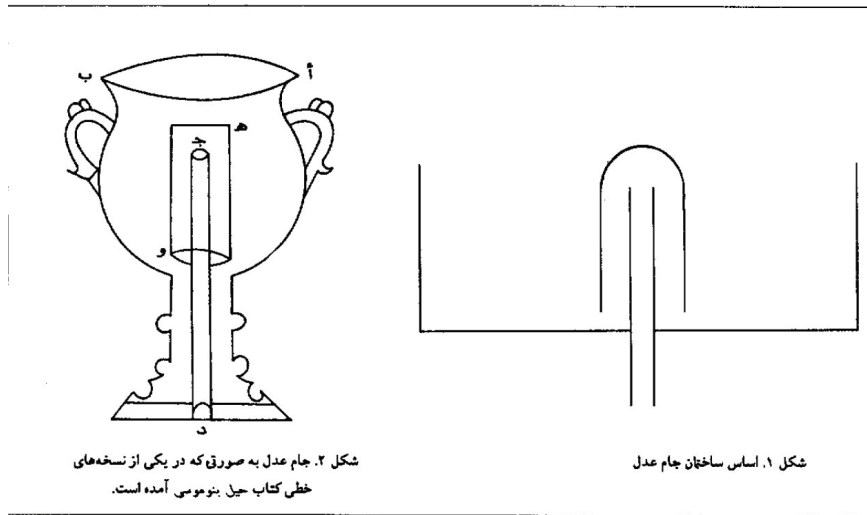
۱. «مَنْ أَدَاعَ أَمْرَنَا وَلَمْ يَكْتُمْهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا».

۲. «كَانَ أَهْلُ الْبَصْرَةِ يَقُولُونَ إِنَّهُ يَسْرُقُ الْحَدِيثَ».

بسیاری از راویان متهم به سرقت حدیث، از شیوخ بخاری، شافعی، احمد بن حنبل و یا راویان کتاب مالک بن انس بوده‌اند. بسیاری از این راویان، از مدینه به عراق رفته و در آنجا روایات فقهی را نقل کرده‌اند (رشید، ۲۰۱۱م، ۱۰۸-۱۲۲). غالب رجال یون اهل سنت، اصطلاح سارق الحدیث و یا مدلس فی الاسناد را درباره این راویان، لفظ جرح ندانسته و ایشان را در امر تدلیس سندی، مضطرّ و مجبور دانسته‌اند که به خاطر مصالح مهم‌تری، مانند حفظ دین، ناچار به تدلیس سندی شده‌اند (قریوتی، ۲۰۰۴م، ۱۶؛ شیرعلی، ۱۴۳۸ق، ۱۱۳؛ سبط بن عجمی، ۱۴۰۶ق، ۱۱).

۳-۱-۴. شیئا (صواع ملک)

جام عدالت و یا سقایه، برای پیمانہ‌ای استفاده می‌شد، که در آن بخشی وجود داشت که به وسیله آن می‌توانستند دو ظرف مایع را همسان پر کنند. شکل آن در متون قدیمی، ظاهراً چنین شکلی بوده است.



جام عدل، مربوط به علم حیل بود، به گفته فارابی، وظیفه علم حیل به معنای چاره‌اندیشی، کاربردی کردن دانش ریاضی در زندگی بشر بود (فایز، ۱۴۱۰ق، ۲۴۳). عملکرد این جام به این شکل بود که تا حدّ معینی از آب یا شراب پر می‌شد و اگر یک قطره دیگر، به آن اضافه می‌شد به دلیل خلأ نسبی بالای لوله سر بسته، همه مایع از لوله وسط خارج می‌شد (خوارزمی، ۱۴۲۸ق، ۳۲۰؛ معصومی، ۱۳۸۱ش، ۱۸-۳۰).

در قرآن کریم، با دو واژه «السقایة» و «الصواع» از آن یاد شده است (یوسف: ۷۲ و ۷۹). صواع وسیله نوشیدن و پیمانانه وزن کردن بوده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۸: ۲۱۵). سقایة، نیز ظرفی بوده که در آن آب یا شراب نوشیده می‌شده و در قرآن کریم و روایات، به معنای مصدري آن یعنی آبیاری و به معنای محل نوشیدن آب نیز به کار رفته است (طریحی، ۱۳۷۵ش، ۱: ۲۲۰).

۲-۴. اصل کمیت Quantity

اصل کمیت به این معناست که گوینده، در تعامل و همکاری زبانی خود، به اندازه مورد نیاز اطلاعات بدهد. نه بیش از حد نیاز اطلاعات بدهد، به دلیلی که اطلاعات بیشتر، در جایی که سربسته گویی به هر دلیلی از اهداف گوینده است، با اطلاعات بیشتر آسیب می‌بیند و کمتر از حد نیاز هم اطلاعات ندهد، چون ممکن است، گوینده در فهم مقصود گوینده دچار اشکال شود (زابلی‌زاده، ۱۳۸۹ش، ۱۲۹-۱۴۸).

توجه به متن روایات تقیه نشان می‌دهد که تقیه، موضوعی مهم مربوط به شرایط زمانی دوران امام صادق (ع)، بوده است (عاملی، ۱۴۱۶ق، ۴۵). چون به جز روایت، حدود ۵۰ روایت، از امام صادق (ع)، در موضوع تقیه صادر شده است. این که امام صادق (ع)، تقیه را بهترین اعمال، معرفی کرده و حفظ دین را مربوط به تقیه دانسته، نشان می‌دهد، تقیه، راه‌کاری برای برون رفت از چالشی بوده است که امام صادق (ع) و یارانش با او روبرو بوده‌اند (عمیدی، ۱۴۱۶ق، ۱۴۷؛ حسن‌زاده، ۱۳۸۸ش، ۸۳).

در این جا برای روشن شدن، آنچه در مورد آن تقیه لازم بوده، برخی مؤلفه‌های بافت موقعیتی را مطرح می‌کنیم.

۱-۲-۴. تبیین مولفه‌های بافت موقعیتی

الف- مخاطبان

راوی این روایت در غالب متون روایی ابوبصیر است، ابوبصیر، گزارش کننده صحبت امام صادق (ع) با برخی از سران اصحاب حدیث است و در روایات آمده است که از امام صادق (ع) درباره سخن سالم‌بن‌ابی حفصه پرسش شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۸: ۱۰۰) این نشان می‌دهد، موضوع در ارتباط با کسانی بوده که از امام صادق (ع) نقل قول می‌کرده‌اند. این گروه محدثان اهل سنت و یا همان اصحاب حدیث بوده‌اند

(ذهبی، ۱۴۰۹ق، ۶: ۱۹۲).

از این که پرسش کنندگان، از امام صادق (ع)، درخواست دلیل قرآنی کرده‌اند، می‌توان احتمال داد، مخاطبان و پرسش‌ندگان شیعه اعتقادی نبوده‌اند. در این جا ابوبصیر را باید گزارش دهند از این گفتگو دانست، نه کسی که پرسش برای او مطرح بوده است. چنانچه در برخی روایات ابوبصیر تصریح کرده است: «سُئِلَ عَنِ الصَّادِقِ (ع) ...» زیرا در نزد شیعیان، نیازی به اثبات مشروعیت عمل امام صادق (ع) نبوده است (حلی، ۱۴۰۹ق، ۱۹۴). شیعیان، قول، فعل و تقریر امام معصوم (ع) را حجت می‌دانند (شفقی، ۱۴۱۱ق، ۶۷). برای ابوبصیر که از سران اصحاب اجماع و افقه فقهاء شیعه بوده است، برای اثبات مشروعیت تقیه، نیازی به ذکر دلیل از قرآن نبوده است.

بنابراین مخاطب این روایات اهل سنتی بودند که برای اثبات مشروعیت عمل امام صادق (ع)، نیاز به دلیل از قرآن داشته‌اند (ضویحی، ۲۰۰۴م، ۱۰۹) این اهل سنت، هم عمل امام را حجت نمی‌دانسته‌اند، هم از یاران خاص و ویژه بوده‌اند. ایشان محدثانی بودند که برای آموختن فقه به در خانه او می‌آمدند و فقه و سنت نبوی را از او یاد می‌گرفتند. افرادی مانند: مالک بن انس، سفیان ثوری، ابن جریر، ... (ابن عدی، ۱۹۸۸م، ۲: ۱۳۲). البته باید توجه داشت راویان شیعه نیز برای اهل سنت در عراق، نقل روایت می‌کرده‌اند که از ایشان، تعبیر به راویان مشترک شده است (عزیزی، ۱۳۸۸ش، ۱۴). ولی غالب راویان امام صادق (ع)، محدثان اهل سنت بوده‌اند (غروی، ۱۳۸۶ش، ۲۱۸؛ صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۴ش، ۱۶۴).

برخی نصوص تاریخی گزارش داده‌اند که در جلسات درس امام صادق (ع)، ۴۰۰۰ هزار شاگرد حضور یافته‌اند (مفید، ۱۴۱۴ق، ۲: ۱۷۹؛ ابن شهر آشوب، ۱۹۵۶م، ۳: ۳۷۲؛ محقق حلی، ۱۳۶۴ش، ۱: ۶۵؛ شهید اول، ۱۴۱۹ق، ۱: ۵۸؛ اربلی، ۱۴۰۵ق، ۲۴۶؛ امین، ۱۴۰۳ق، ۲: ۱۷۱). تنها ۴۰۰ نفر از این راویان، شیعه بوده‌اند (طوسی، ۱۴۱۵ق، ۱۵۳-۳۲۸). بالغ بر ۳۶۰۰ راوی از این راویان، اهل سنت بوده‌اند (حب‌الله، ۲۰۰۶م، ۲۸۶).

۱. برخی از روایات به امام باقر (ع) نسبت داده شده است که این احتمالاً مربوط به ابوبصیر است. زیرا اولاً متون دیگر این روایت، به امام صادق (ع) نسبت داده شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۲۱۸). ثانیاً در روایتی ابوبصیر راوی همین روایت، از امام صادق (ع) می‌پرسد، من روایاتی را از شما و از پدرتان شنیده‌ام به کدام نسبت دهم؟ امام (ع) می‌فرماید: به هر کدام نسبت دهی ایرادی ندارد، جز این اگر به پدرم نسبت دهی من بیشتر دوست دارم؛ «عَنْ أَبِي بصير قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ ع الْحَدِيثُ أَسَمِعْتَهُ مِنْكَ أَوْ مِنْ أَبِيكَ أَوْ مِنْ أَبِيكَ أَوْ مِنْ أَبِيكَ قَالَ سَوَاءٌ إِلَّا أَنَّكَ تَزْوِيهِ عَنْ أَبِي أَحَبُّ إِلَيَّ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لِيَجْمِيلَ مَا سَمِعْتَ مِنِّي فَازْوُوهُ عَنْ أَبِي» (همو، ۱: ۵۱). بنابراین به نظر می‌رسد ابوبصیر، با مجوز امام صادق (ع)، این روایت را به امام باقر (ع)، نسبت داده است.

بنابراین طبیعی است که استناد به کتاب خدا و اعمال انبیاء، برای اثبات مشروعیت تقیه در نزد این گروه از مخاطبان، لازم بوده است.

امام صادق (ع) برای اثبات مشروعیت تقیه، به فعل حضرت یوسف (ع) استناد می‌کند، به روشنی می‌توان فهمید فضای گفتمان در این روایت، یک فضای خصوصی و مخاطبان آشنا و نزدیک به امام صادق (ع) بوده‌اند. فضای گفتمان، توصیف آن چیزی است که در حال رخ دادن است و نشان‌دهنده موضوعی است که شرکت‌کنندگان درگیر آن هستند (هلیدی، ۱۳۹۳ش، ۵۲).

دقت در بیان امام صادق (ع) نشان می‌دهد، فضای سخن، یک فضای عمومی و باز نبوده است. در غیر این صورت اصل تقیه، عمل لغو و بیهوده‌ای می‌شد. زیرا انسان خردمند، اگر به هر دلیلی در فضای عمومی، امری را پنهان کرد، دیگر به این که آن کار را پنهان کرده اذعان نمی‌کند، زیرا تصریح به انجام تقیه، در فضای عمومی نقض غرض خواهد بود و فایده تقیه را از بین خواهد برد.

بنابراین امام صادق (ع) موضوعی را پنهان کرده که برای یاران امام صادق (ع)، پرسشی ایجاد کرده است که آیا این عمل مشروعیت دارد و امام صادق (ع)، برای اثبات مشروعیت عمل خود به قرآن و فعل حضرت یوسف (ع)، استناد کرده است.

ب- گوینده

امام صادق (ع)، برای اثبات مشروعیت تقیه، لازم بود به قرآن استناد کند. زیرا دوران امامت امام صادق (ع) بعد از یک دوران طولانی اختناق و محدودیت شدید، در فاصله انتقال قدرت از حکومت اموی به حکومت عباسی واقع شد (حسنی، ۱۴۲۷ق، ۱۹). دوران طولانی حکومت اموی، با توجه به سیاست فقه‌ستیزی که وجود داشت، سبب از بین رفتن فقه و آگاهی‌های فقهی و دینی مردم و فاصله گرفتن مردم از اسلام حقیقی شده بود (یعقوب، ۱۴۲۱ق، ۱۸۰). امام صادق (ع)، فقیه‌ترین مردم مدینه بود (ابن شهر آشوب، ۱۹۵۶م، ۳: ۳۸۷)، و تنها کسی بود که می‌توانست احکام و فقه را تبیین کند. از سویی علیه خاندان و اجداد او قوی‌ترین فعالیت سیاسی در جامعه عراق و شام، صورت گرفته بود. نزدیک به یک قرن جدّ اعلای او، امام علی (ع) بر منابر لعن و نفرین شده بود (شهرستانی، ۱۴۲۰ق، ۲: ۲۰۲).

در این میان، فرصت اندکی برای بیان احکام شرعی که مسلمانان اطلاع اندکی از آن داشتند، به وجود آمده بود (طهرانی، ۱۴۰۱ق، ۳۵).

او در ارتباط با جامعه اسلامی و اهل سنت، در تنگنایی قرار داشته است که برای تبیین وضعیت خود به وضعیت ارتباط یوسف (ع) با برادران خود، اشاره می‌کند. باید توجه داشت، امام صادق (ع)، نمی‌توانسته خیلی باز، همه موضوعات را در ارتباط با تقیه تبیین کند. موضوع، موضوع پوشیده و محرمانه‌ای بوده است که نیاز به تقیه داشته و اثبات مشروعیت آن، به شکلی بسیار موجز، از جانب امام صادق (ع) بیان شده است.

امام صادق (ع) در تنگنا و دشواری‌ای قرار داشت که از آن چنین سخن می‌گوید: امر مردم بر ما سخت و گران است، اگر ایشان را فرا بخوانیم ما را اجابت نمی‌کنند و اگر ایشان را رها کنیم جز به ما هدایت نمی‌شوند (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۴: ۴۰۵).^۱ این روایت به روشنی وضعیت مرجعیت دینی امام صادق (ع) را در جامعه اسلامی نشان می‌دهد. او به عنوان فرستاده خداوند و حجت خداوند بر زمین و وظیفه داشت تمام تلاش خود را برای احیاء سنت متروک پیامبر اکرم (ص) انجام دهد (خونی، ۱۴۱۳ق، ۵: ۲۹۳).

بنابراین تقیه را بهترین راه کار برای برون رفت از این چالش می‌دانست. از اصحاب حدیث اهل سنت می‌خواست، روایات او را به شیوه‌ای مقبول برای جامعه بیان کنند و می‌فرمود: «برای ایشان به همان طریقی که دوست دارند، حدیث بگویند» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲: ۲۲۳) و امر ما را آشکار نکنید (همو، ۲: ۲۲۲).

ج- محیط

وقتی اصحاب حدیث در عراق و شام، در ذکر منبع حدیث، تقیه کردند و نام امام صادق (ع) را ذکر نکردند و روایات را به صحابه و شیوخ معروف و مقبول در نزد اهل سنت، نسبت دادند (حسینی، ۱۴۰۰ش، ۲۸۹-۳۲۰)، از جانب نخبگان اصحاب رأی، افرادی مانند ابن شبرمه، ابوحنیفه، ابن ابی المقدام، ... با اعتراضاتی روبرو شدند. گاه به ایشان می‌گفتند، حکم شرعی با خبر واحد ثابت نمی‌شود (کاشانی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۱۴).^۲ گاه می‌گفتند: ما می‌دانیم که این احادیث از شما نیست و به ایشان نسبت سرقت حدیث می‌دادند (ابن عدی، ۱۴۰۹ق، ۶: ۲۸۱) و به خانه امام صادق (ع)، «دارالسرقه» می‌گفتند (امین، ۱۴۰۳ق، ۶: ۳۱۳).^۳ همان‌طور که گفته شد؛ سرقت حدیث، به معنای نسب دادن روایت

۱. «قَالَ الْمُفَضَّلُ وَسَمِعْتُ الصَّادِقَ ع يَقُولُ بَلِيَّةُ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لِمَ يَجِيبُونَا وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لِمَ يَهْتَدُوا بغيرنا».

۲. «حَدِيثٌ عَلَى رِضَى اللَّهِ عَنْهُ مِنْ أَخْبَارِ الْأَحَادِ فَلَا تَثْبُتُ الْفَرِيضَةُ بِهِ».

۳. در برخی کتب روایی و تاریخی آمده است که خانه امام صادق (ع) در قرن دوم هجری به دارالسرقه شهرت یافت: «هَذِهِ دَارُ تُسَمَّى دَارَ السَّرْقَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۳۵۸)؛ اما این که دلیل این شهرت چیست و چرا به این مکان دارالسرقه می‌گفتند؟ در مورد این نام، احتمالات مختلفی توسط محدثان متأخر

شيخي كه در روايتي تفرد دارد به شيخي ديگر است (ابن دقيق العيد، ۲۰۱۹م، ۲۸۱؛ سخاوي، ۲۰۰۴م، ۲۵). در اين مقطع زماني تنها امام صادق (ع) بود كه ادعاي تفرد در روايات را داشت و از مردم دعوت مي كرد كه از او سؤال پيرسند. زيرا او براي ايشان رواياتي خواهد گفت كه هيچ كس از جهانيان براي ايشان نقل نكرده است (ابن عدی، ۱۹۸۸م، ۲: ۱۳۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق، ۶: ۲۵۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۴۷: ۳۳). به همين جهت بهتر است نسبت دارالسرقة به خانه امام صادق (ع) را مرتبط با مسئله نسبت سرقت حديث به اصحاب حديث دانست. بايد توجه داشت هم نسبت سارق الحديث و هم نسبت دارالسرقة، توهيني در قرن دوم و سوم بوده و بعدها كسي اين نسبت ناروا را ادامه نداده است. زيرا بعد از قرن سوم، اصحاب حديث توانستند، اصحاب رأي را عقب برانند و به جريان اصلي در جامعه اسلامي تبديل شدند (عويضه، بي تا، ۶۳).

اين اعتراضات از جانب اصحاب رأي، سبب پيدايش پرسش از مشروعيت عمل تقيه براي اصحاب حديث شده بود، بنا بر اين در يك فضاي خصوصي مي پرسيدند، آيا امام صادق (ع) دليلي بر مشروعيت تقيه از كتاب خدا دارد؟

امام صادق (ع) در پاسخ به اين اشكال به اين بخش از داستان يوسف (ع) اشاره كرد (كليني، ۱۴۰۷ق، ۲: ۲۱۷) و در جاي ديگر نام اين نوع نقل روايت را نقل به معنا ناميده اند: «محمد بن مسلم از امام صادق (ع) پرسيد: من از تو روايتي شنيدم، آيا

ارائه شده است: احتمال نخست: دارالسرقة نامي بود كه به خاطر بيعتي كه پدر محمد بن حسن بن عبدالله از شيعيان امام صادق (ع) بر امامت فرزندش گرفت، به اين خانه داده شد؛ زيرا وي فرزندش را به عنوان حضرت مهدي (عج) معرفي كرد و اين عمل وي، گرفتن بيعت براي فردي بود كه استحقاق اين مقام را نداشت. احتمال دوم: خانه امام صادق (ع) به علت كثرت سرقت و دزدبده شدن اموال آن، به اين نام شهرت يافته است (مازندراني، ۱۴۲۱ق، ۶: ۳۱۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۴: ۱۲۳). اين دو احتمال توسط ملاحظه مازندراني و محمد تقی مجلسی مطرح شده است، ليكن ميرزا ابوالحسن شعراني اين احتمالات را رد کرده و اذعان نموده كه اين نام به دليلي ديگر به اين خانه داده شده و احتمالاً مربوط به همان سالهاي ۱۵۰ است كه از آن اطلاعي در دست نيست (مازندراني، ۱۴۲۱ق، ۳۱۹). همان طور كه ميرزا ابوالحسن شعراني تصريح نموده، اين احتمالات بدون دليل و بعيد است كه با چند بار سرقت از يك خانه آن را دارالسرقة بنامند و به ويژه با توجه به محل منزل امام صادق (ع) كه در كنار مسجد النبي (ص) بوده، احتمال سرقت از آن، تقريباً منتفي است. همچنين وصفی از سرقت از اين خانه، در كتب حديثي و تاريخي نيامده است؛ بلكه برعكس، به دليل احترامی كه اين خانه داشته، پس از آتش سوزي در زمان حيات امام صادق (ع)، درب اين خانه تا قرن پنجم هجري بسته بوده و اموال آن تحت الحفظ بوده است (ابن اثير، ۱۹۹۷م، ۷: ۵۶۸؛ ابن جوزي، ۱۹۹۲م، ۱۵: ۷۱؛ ذهبی، ۱۴۰۷ق، ۲۷: ۲۴۴).

۱. غالب رواياتي كه متهم به سرقت حديث شده اند از جانب يحيى بن معين متهم به اين نسبت شده اند و او نيز اين نسبت را از استاد خود عبدالله بن مبارك مروزي، شاگرد ابوحنيفه در بصره نقل کرده است. اهل بصره كه اهل رأي بودند و اخبار آحاد منقول توسط اصحاب حديث را نمي پذيرفتند، به ايشان نسبت سرقت حديث مي دادند (ابن حبان، ۱۳۹۶ش، ۱: ۲۳۷؛ ابن عدی، ۱۴۱۸ق، ۳: ۴۸۲).

می‌توانم به آن چیزی بیافزایم و یا از آن کم کنم؟ امام (ع) فرمود: اگر تو معانی را اراده کرده باشی، اشکالی ندارد». ۱ و اصحاب حدیث، از این کار خود تعبیر به نقل به معنا کرده‌اند. گفته‌اند همه روایات سنت نبوی را نقل به معنا کرده‌اند و ناچار به این کار بوده‌اند و اگر این کار را نمی‌کردند مردم از ایشان روایات را نمی‌پذیرفتند (حسینی و همکاران، ۱۴۰۱ ش، ۲۵۹-۲۸۱) و در صورت عدم نقل به معنا، تنها یک روایت برای نقل داشتند و کعب بن جراح می‌گوید: «اگر اجازه نقل به معنا وجود نداشت، مردم هلاک می‌شدند». [کتابه از نابودی دین] عمرین مرة می‌گوید: ما نمی‌توانیم، روایت را همان‌طور که شنیده‌ایم برای شما نقل کنیم (شایعی، ۱۹۹۸ م، ۲۷-۲۸). ۲

تمام این قرائن نشان‌گر آن است که روایات امام صادق (ع)، توسط اصحاب حدیث، با اسناد دیگری و از طرق روایانی مانند ابوهریره، عائشه، ابن عمر، ... به پیامبر (ص) و یا به خود ایشان نسبت داده شد و عامه مردم نیز این اخبار را پذیرفتند. به همین جهت است که تمامی اسناد روایات فقهی اهل سنت، مشکل حلقه مشترک را دارد و به گفته همه محققان، این اسناد واقعی نیستند (حسینی، ۱۳۹۹ ش، ۵۱-۸۴).

۳-۴. اصل ارتباط Relation

گوینده باید مرتبط با موضوع سخن بگوید، در جایی که غرض گوینده، سر بسته‌گویی هست، غیر مرتبط سخن گفتن، می‌تواند مخاطب را در فهم دچار اشکال کند (زابلی‌زاده، ۱۳۸۹ ش، ۱۲۹-۱۴۸). ولی ارتباط و معنایی که در تعامل و همکاری بین گوینده و مخاطب روشن بوده، برای مخاطب امروز نیازمند تبیین است. بنابراین در این جا ما به ارتباط مسئله داستان یوسف (ع) و شرایط حیات امام صادق (ع) و کیفیت دلالت آن بر مشروعیت تقیه می‌پردازیم.

امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش کسانی که از مشروعیت تقیه در دین خداوند پرسیدند، پاسخی هوشمندانه داد که از جهات متعددی با داستان حضرت یوسف (ع) و برادانش مشابهت داشت. امام صادق (ع)، برای بیان موجز و تبیین معنا برای مخاطب بدون کاربرد الفاظ کوتاه، از مثالی بهره برد که بیشترین ارتباط را مقصود امام (ع) داشت.

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَأَزِيدُ وَأَنْقُصُ قَالَ إِنْ كُنْتُ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ فَلَا بَأْسَ» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۱: ۵۱). این جواز مربوط به سند حدیث نیز هست و تنها متن روایت را شامل نمی‌شود.
۲. «عَنْ عُرْوَةَ، قَالَتْ لِي عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا «يَا بُنَيَّ يَبْلُغِي إِنْكَ تَكْتُبُ عَنِّي الْحَدِيثَ ثُمَّ تَعُودُ فَتَكْتُبُهُ؟ فَقُلْتُ لَهَا أَسْمَعُهُ مِنْكَ عَلَيَّ شَيْءٌ ثُمَّ أَعُودُ فَأَسْمَعُهُ عَلَيَّ غَيْرِهِ فَقَالَتْ هَلْ تَسْمَعُ فِي الْمَعْنَى خِلَافًا؟ قُلْتُ لَا قَالَتْ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ».

امام صادق (ع)، برای مشروعیت تقیه، به بخشی از سوره یوسف (ع) استناد کرد، که در آن به برادران یوسف (ع) گفته شد؛ «شما سارقید»، در حالی که ایشان چیزی ندرزیده بودند. این مثال کوتاه، در درون خود، با توجه به مؤلفه‌های قبلی دارای معانی ضمنی متعددی است که برای مخاطب، با توجه به اصل همکاری ارتباط روشن بوده است. ولی برای مخاطبی که از آن قرائن دور بوده است، لازم است به تفصیل، این اصل همکاری ارتباط تبیین گردد.

در داستان یوسف (ع) در قرآن چنین آمده است که؛ حضرت یعقوب (ع) دارای ۱۲ فرزند بود که بین ایشان برای رسیدن به نبوت و سرور بنی اسرائیل، رقابت وجود داشت (زمخسری، ۱۴۰۷ق، ۲: ۴۴۴). در حالی که اراده الهی بر نبوت یوسف (ع) بود. در واقعا خداوند حکمت و علم را به یوسف (ع) اعطاء کرده بود (یوسف: ۲۲). ولی برادران یوسف (ع) به او حسادت ورزیدند، او را درون چاه انداختند و به تبعیت و ولایت یوسف (ع)، تن ندادند (یوسف: ۱۰). ولی خداوند برای او سرنوشتی رقم زد که برادران یوسف (ع)، در نهایت نبوت او را پذیرفتند (یوسف: ۹۱).

در این میان، یوسف (ع)، برای اصلاح و تبعیت و توبه برادرانش، نقشه‌ای طراحی کرد (یوسف: ۷۶). زمانی که برادران یوسف (ع) برای تأمین آذوقه در ایام قحطی، از کنعان به مصر آمدند، یوسف (ع)، جام پادشاهی خود را در کیسه برادرش بنیامین قرار داد. تا بنیامین را در نزد خود نگاه داشته و شرایط توبه و تبعیت برادران حسود خویش را فراهم آورد (حوی، ۱۴۰۹ق، ۵: ۲۶۸۷). یوسف (ع)، در زمانی که در مرحله نخست، بنابر مصالحی، تقیه کرد و واقعیت برادری خود را پنهان کرد و خود را به برادرانش معرفی نکرد (یوسف: ۵۸). برخی گفته‌اند، شاید به این جهت که یوسف می‌ترسید، برادرانش از ترس عقوبت یوسف (ع) که در آن زمان عزیز مصر بود و قدرت داشت به کنعان بگریزند و باز نگردند (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ۵: ۳۷۵) و مصلحت اصلی که تبعیت برادران یوسف (ع) از نبوت وی از روی ایمان و علم از بین برود. بنابراین با قرار دادن جام پادشاهی در کیسه بنیامین، سبب شد، به تدریج رفت و آمدی شکل بگیرد که برادران، برتری یوسف (ع) در علم، حکمت، قدرت تدبیر و اداره امور را دریابند. و به صلاحیت یوسف (ع) برای نبوت و برتری وی ایمان بیاورند (همو، ۵: ۴۰۰). زیرا او توانسته بود، مسئله بحران قحطی در تمدن بزرگی مانند مصر را با علم و هدایت خداوند تدبیر نماید و مردم بسیاری را از گرسنگی و مرگ حتمی نجات دهد. همچنین با لطف و پذیرایی یوسف (ع) سبب جلب رحمت و محبت نسبت به یوسف (ع) گردید.

این داستان، از جهات متعددی با وضعیت امام صادق (ع) در ارتباط با اهل سنت مشابهت داشت. جامعه اسلامی بعد از رحلت رسول اکرم (ص)، به عهد خود مبنی بر تبعیت از امام علی (ع) و امامان پس از او عمل نکردند (جعفری، ۱۳۸۰ ش، ۴۱). به ایشان حسادت می‌ورزیدند و گمان می‌کردند که اهل بیت (ع)، فهم و قدرت بیشتری نسبت به ایشان ندارند (محرمی، ۱۳۸۷ ش، ۷۱). امام صادق (ع)، در تفسیر آیه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» فرمود: «نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ» (صفار، ۱۴۰۴ ق، ۱: ۲۰۲) ولی ائمه شیعه (ع) تنها کسانی بودند که به مصلحت واقعی احکام شرعی علم داشتند و می‌دانستند هدایت و سعادت امت اسلامی در گرو تبعیت از ایشان و عمل به سنت نبوی است. از نظر ایشان، بازگرداندن جامعه اسلامی به طریق تبعیت از اهل بیت (ع) مصلحت اهم بود (غریفی، ۱۴۲۱ ق، ۵۰۱).

در تاریخ آمده است که اگر محدثان برای مردم عراق، روایت امام صادق (ع) را نقل می‌کردند، مردم به سمت ایشان کفش پرتاب می‌کردند (ذهبی، ۱۴۱۳ ق، ۶: ۲۵۷).^۱ این نشان‌گر عدم محبوبیت امام صادق (ع) در محیط عراق بود (شم‌آبادی و همکاران، ۱۴۰۰ ش، ۹۳-۱۱۶). بنابراین، امام صادق (ع) که علم فقه را که دلیل صلاحیت امامت و حاکمیت وی بود (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ۱: ۴۶۰).^۲ در کیسه اصحاب حدیث که به امام صادق (ع) نزدیک‌تر بودند، قرار داد و از ایشان خواست روایات را به او نسبت ندهند و نام وی را در محافل مردم ذکر نکنند (نوبختی، ۱۴۰۴ ق، ۱۱۰).^۳ ولی اصحاب حدیث، از جانب اصحاب رأی، به متهم به سرقت حدیث شدند. می‌توان این سوگند امام صادق (ع)، را پاسخی، به این تهمت اصحاب رأی به اصحاب حدیث دانست. زیرا محدثان خود اذعان می‌کردند: ایشان روایات را آن طور که شنیده‌اند، نقل نمی‌کنند و ترس از نابودی سنت نبوی را یکی از مهم‌ترین دلایل تدلیس سنندی خود معرفی می‌کردند (غوری، ۲۰۰۹ م، ۳۵). با توجه به این قرینه مهم تاریخی، می‌توان این عبارت را مرتبط با این موضوع دانست. امام (ع) فرمود: قسم به خدا ایشان چیزی ندزدیده‌اند. این قسم مؤگدی که امام (ع) یاد می‌کند احتمال دارد، در مورد اصحاب حدیث باشد. چون دلیلی ندارد امام (ع) تنها برای نفی سرقت از برادران یوسف (ع) در یک جمله دو بار قسم «وَاللَّهِ» یاد کند. این قسم احتمالاً، رد اتهام از اصحاب حدیث از اهل سنت است که روایات امام صادق (ع) را

۱. «فَقَالَ: لِمَ لَا تَسْأَلُنِي عَن حَدِيثِ جَعْفَرٍ؟ قُلْتُ: لَا أَرِيدُهُ... وَأَمَّا جَعْفَرُ فَلَوْ كُنْتُمْ بِالْكَوْفَةِ لَأَخَذْتَكُمُ النَّعَالَ الْمُطْرَقَةَ».

۲. «عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابُ النُّبُوَّةِ وَالْحِكْمَةُ الْفَهْمُ وَالْقَضَاءُ وَالْمُلْكُ الْعَظِيمُ الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ».

۳. «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَن سَمَّانِي فِي مَحْفَلٍ مِّن مَّحَافِلِ النَّاسِ».

به صحابه نسبت دادند. وجود این قسم حکایت از شدت بیان و تلاش امام (ع) برای برون رفت از چالشی است که احیاگران سنت نبوی در قرن دوم هجری با آن روبرو بوده‌اند، و نشان‌گر اهمیت و حساسیت موضوع می باشد.

جدول شباهت‌های بین وضعیت داستان حضرت یوسف (ع) و شرایط امام صادق (ع)

برادران یوسف (ع)، وی را دوست نداشتند و او را به چاه انداختند.	گروهی از اهل سنت، نیز حبّ و ولایت اهل بیت (ع) در قلوبشان نبود و ایشان را کنار نهادند.
یوسف (ع)، خود را به ۱۰ برادرش که او را دشمن می‌داشتند، معرفی نکرد.	امام صادق (ع) هم از افشای نامش در نزد اصحاب رأی و کسانی که با او دشمن بودند، نهی می کرد.
یوسف (ع) خود را به بنیامین که او را دوست داشت، معرفی کرد.	امام صادق (ع)، نیز علم خود را به گروهی از اهل سنت (اصحاب حدیث) ارائه کرد و ایشان سنت نبوی را از او آموختند.
یوسف (ع) مورد حسادت واقع شده بود.	ائمه شیعه (ع) هم طبق روایات مورد حسادت واقع شدند.
یوسف (ع) فرصت پیدا کرد صلاحیت خود را برای نبوت و حکمرانی نشان دهد.	امام صادق (ع) هم فرصتی پیدا کرد صلاحیت علمی خود را برای حکمرانی نشان دهد.
پیمانہ و صواع ملک نماد پادشاهی بود.	در روایات نیز، احکام فقهی به عنوان ملک عظیم معرفی شده است.
بنیامین، با یوسف (ع)، همدل و همراه بود.	اصحاب حدیث از اهل سنت، به ویژه مالک بن انس با امام صادق (ع)، همراه بودند.
برادران یوسف (ع)، با بنیامین و یوسف (ع) همدل و هم جهت نبودند.	اصحاب رأی با اصحاب حدیث و امام صادق (ع) همدل و هم جهت نبودند.
یوسف (ع)، دور از چشم ۱۰ برادر با بنیامین ارتباط برقرار کرد.	امام صادق (ع)، دور از چشم از اصحاب رأی، با اصحاب حدیث در مدینه ارتباط داشت.
صواع ملک، نشان عدالت و صلاحیت یوسف (ع) برای اداره مصر بود.	علم فقه، نشان صلاحیت امام صادق (ع) برای مرجعیت دینی و سیاسی بود.
یوسف (ع)، صواع ملک را در درون کیسه برادرش بنیامین قرارداد.	امام صادق (ع) علم فقه را در دست اصحاب حدیث قرار داد.
جزاء و پاداش این بود که هر که در بارش، جام پادشاهی یافت شود، باید در خدمت پادشاه باشد.	جزاء و پاداش این بود، هر که بر فقه آگاه گردد، باید در خدمت اسلام و احیاء سنت نبوی قرار گیرد.
بنیامین متهم به سرقت شده بود، در حالی که چیزی ندرزیده بود.	اصحاب حدیث هم متهم به سرقت شدند، در حالی که چیزی ندرزیده بودند.

یوسف (ع)، برای مصلحت اہم، یعنی بازگشت برادران به راه خدا، خود را معرفی نکرد.	امام صادق (ع) ہم برای مصلحت اہم، یعنی بازگشت امت اسلامی به سنت نبوی، خواست نامش ذکر نشود.
دوران طولانی قحطی و طلب دریافت روزی، سبب بازگشت برادران به سمت یوسف شد.	دوران طولانی حکام فاسد اموی و دوری از سنت نبوی، سبب بازگشت امت اسلامی به سمت سنت نبوی و ائمہ شیعه (ع) شد.
یوسف (ع) با تدبیری کہ به کار برد، سبب اصلاح تقریبی برادران خود گردید.	امام صادق (ع)، نیز با تدبیری کہ به کار برد، سبب اصلاح تقریبی جامعہ اسلامی شد.

تمام این شباهت‌ها بین داستان یوسف (ع) با شرایط امام صادق (ع) وجود داشت و شاید شباهت‌های بیشتری هم قابل تصور باشد، ولی امام صادق (ع) با یک عبارت کوتاه، به صورت سر بسته به موضوع اشاره می‌کند. ولی مقصود او با آن لفظی که به کار برده متفاوت است. مقصود امام (ع) بسیار وسیع‌تر از لفظی است که به کار برده، ولی به اقتضای موضوع یعنی تقیه، پوشیده و سر بسته سخن گفته است.

دو شاخص اصلی از این استناد برای جواز تقیه و کاری که در قرن دوم هجری، صورت گرفته باید مد نظر قرار گیرد کہ امام صادق (ع)، به صورت سر بسته بیان کرد و اصحاب حدیث، نیز با توجه به اصل همکاری، مقصود امام (ع) را از این پاسخ دریافتند. امام صادق (ع)، در پاسخ به پرسش مشروعیت تقیه، به بخشی از داستان حضرت یوسف (ع) اشاره می‌کند کہ می‌توان گفت؛ قصد امام صادق (ع) سر بسته‌گویی بوده است. امام (ع) قصد نداشت مقصود خود را واضح و مشروح بیان کند. چون با اتکاء به اطلاعات و فهم مخاطب، به اقتضای شرایط لازم بود، تنها پاسخی سر بسته به این پرسش داده شود. دقت در پاسخ امام صادق (ع) نشان می‌دهد، اصول همکاری در سر بسته‌گویی، رعایت شده است.

۴-۴. اصل کیفیت Quality

اصل کیفیت به این معناست کہ گوینده فقط صادقانه، آنچه را می‌داند درست است بگوید. مطلبی را بیان کند کہ برای درستی آن شواهدی دارد. این سبب می‌گردد، مخاطب، با اعتماد به گوینده، معنای ضمنی سخن او را بهتر دریابد (زابلی‌زاده، ۱۳۸۹ش، ۱۲۹-۱۴۸). ولی برای مخاطبی کہ با این زمان صدور این متن فاصله دارد، لازم است هدف گوینده از این جملات تبیین گردد، تا همدلی و صداقت گوینده و مقصود او از این

گفتگوی صمیمانه و موجز، تبیین گردد و خواننده این متن بفهمد، با بیان این جملات توسط امام صادق (ع)، چه معنایی در ذهن شنونده ایجاد شده و امام (ع) به دنبال بیان چه مفهومی بوده است. امام صادق (ع)، در بیان خود صادقانه، بر مبنای علمی که به قرآن کریم دارد (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ۱: ۲۲)، مستندی را برای مشروعیت عمل تقیه ذکر می‌کند، که دلالت بر جواز تقیه می‌کند. بنابراین امام صادق (ع) در این بیان خود سه معنا را به مخاطب رسانده است.

۴-۴-۱. همدلی

امام صادق (ع) با این بیان علاقه خود به مسلمانان و خیرخواهی نسبت به ایشان را نشان داد، زیرا امام (ع) به دنبال حفظ مصلحت اُمت اسلامی است (نقوی، ۱۴۰۴ق، ۸: ۳۸۰؛ حکیم، ۱۴۲۵ق، ۱: ۲۸۹). این بیان، بیش از هر چیزی، کارکرد افزایش علاقه و محبت واقعی امام صادق (ع) نسبت به مسلمانان را نشان می‌دهد. از سوی، یوسف (ع)، به جهت سرزنش برادرانش، اجازه داد به ایشان نسبت سارق داده شود ولی امام صادق (ع)، با وجود رفتار مشابه در انکار امامت ایشان از این نسبت به اهل سنت، ناراحت بود و آن را با تأکید انکار کرد و این نشان‌گر رأفت بالاتر امام صادق (ع)، به اهل سنت بود.

۴-۴-۲. رفع تهمت

امام صادق (ع) با این بیان، به اصحاب حدیث اطمینان خاطر داد که کار ایشان تقیه است و از نظر دین اسلام، یک عمل مشروع است و نباید تهمتی متوجه ایشان گردد. سوگند امام (ع) بر «وَاللَّهِ مَا سَرَقُوا» قلب و اندیشه اصحاب حدیث را از درستی و مشروعیت عملشان آسوده کرد.

۴-۴-۳. بشارت

اطمینان خاطر دادن به نتیجه بخش بودن اقدام اصحاب حدیث در بازگرداندن جامعه اسلامی به سنت نبوی. جامعه‌ای که از نماز تنها اذان را می‌دانست (ابن عبدالبر، ۱۳۸۷ق، ۷: ۲۲۱)، جامعه‌ای که صد سال تحت سیطره حکام فاسد اموی، به هرزگی و فساد عادت کرده بود و با اسلام و سنت نبوی، فاصله‌ای بسیار عمیق و دور داشت (شریف قرشی، ۱۳۹۴ش، ۱: ۱۳). این بیان امام (ع)، بشارتی بود برای اصحاب حدیث، که بالاخره، برادران یوسف (ع)، به یوسف (ع) سجده کردند و نبوت او را پذیرفتند، این که

جامعه اسلامی به سنت نبوی برخواهد گشت و حرکت فرهنگی و دینی اصحاب حدیث، به نتیجه خواهد رسید. موضوعی که در تاریخ اسلام در حدی تحقق یافت که اسلام را از نابودی کامل نجات داد (فوزی، ۱۹۸۱م، ۳۷۰) و بی شک، تحقق کامل آن وابسته به رجوع آگاهانه و کامل به اهل بیت (ع) است (بحرالعلوم، ۲۰۰۶م، ۲: ۳۵۳).

۵. نتیجه‌گیری

۱- روایت «التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِ اللَّهِ...» با اسناد و متون مختلفی در منابع حدیثی نقل شده است که بسیاری از آن دارای اسناد صحیح است و ظن به صدور روایت از معصوم (ع) را تقویت می‌کند.

۲- این روایت مربوط به تقیه است، چه دلالت روایت بر اباحه توره یا کذب مصلحتی باشد، در هر صورت، به جهت خوف از دست رفتن مصلحتی اهم، باید تقیه کرد. یعنی مطلبی را پنهان کرد یا توره کرد و یا دروغ مصلحتی گفت.

۳- بهتر است این عمل را با توجه به عصمت انبیاء و زشتی دروغ، از سنخ تقیه و توره دانست و دلیلی بر اطلاق کلمه کذب به این عمل وجود ندارد.

۴- شارحان حدیث تأکید کرده‌اند که امام صادق (ع) برای بیان مشروعیت تقیه، به داستان حضرت یوسف (ع) استناد کرده است.

۵- با توجه به متون مختلف حدیثی، احتمالاً روایت، مشتمل بر بخش داستان حضرت ابراهیم (ع) نبوده و یا حداقل می‌توان گفت: بخش قطعی روایت، ارتباط تقیه با داستان حضرت یوسف (ع) است.

۶- بیان امام صادق (ع) در این روایت، به جهت مصالح و شرایط گوینده و مخاطب، بیانی موجز و سر بسته بوده است.

۷- برای فهم این متن روایت، بهتر است از روش کاربردشناسی بهره برد که به همین منظور، طراحی شده است و استفاده از روش نقض اصول همکاری گرایس، روش مناسبی است.

۸- استفاده از روش اصول همکاری گرایس و در نظر گرفتن اصل کمیت، کیفیت، ارتباط و شیوه نشان می‌دهد بین مخاطب و گوینده شرایط و قرآنی وجود داشته، که توجه به این شرایط می‌تواند دلیل استناد امام صادق (ع)، به داستان حضرت یوسف (ع) را در مشروعیت تقیه نشان دهد.

۹- امام صادق (ع) با توجه به جریان تدلیس سندی و اتهام سرقت حدیث که از

جاناب اصحاب رأی متوجه اصحاب حدیث بود، به این بخش از داستان حضرت یوسف (ع) استناد کرد.

۱۰- امام صادق (ع) با بیان این عبارت، دو نکته مهم را اثبات کرد. نخست مشروعیت تقیه و دوم نادرستی نسبت سرقه به عملی که در جریان بود.

۱۱- امام صادق (ع)، با کاربرد هوشمندانه این نمونه، افزون بر موارد یاد شده، رأفت و محبت و دلسوزی خود برای جهان اسلام را در معنای ضمنی بیان کرد و بشارت به احیاء سنت نبوی داد.

منابع

قرآن کریم.

- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، نجف، مطبعة الحیدریة، ۱۹۵۶م.
 ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، التمهید، مغرب، وزارت عموم الاوقاف و شؤون الاسلامیة، ۱۳۸۷ق.
 ابن عدی، عبدالله، الکامل فی الضعفاء، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
 اربلی، علی بن ابی الفتح، کشف الغمہ، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۵ق.
 امین، محسن، اعیان الشیعة، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
 بحر العلوم، محمدسند، الامامة الالهیة، قم، منشورات الاجتهاد، ۲۰۰۶م.
 بخاری، محمد بن مسلم، الجامع الصحیح للبخاری، قاهره، وزارة الاوقاف، ۱۴۱۰ق.
 جعفری، سیدحسین، تشیع در مسیر تاریخ، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش.
 چیمین، شیوان، معنی کاربردشناسی، ترجمه: محمدرضا بیاتی، تهران، علمی، ۱۳۹۸ش.
 حب الله، حیدر، نظریه السنه فی الفكر الامامی الشیعی، بیروت، موسسه انتشار العربی، ۲۰۰۶م.
 حسن زاده دلگشا، سعید، تقیه معصومین (ع)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.
 حسینی، یحیی نذیر، دفاع عن التشیع، قم، لسان الصدق، ۱۴۲۷ق.
 حسینی، بی بی زینب، علیه رضاداد، و سیدسجاد غلامی. "نقل به معنای احادیث فقهی مشترک با استفاده از داستان کوتاه". مطالعات فهم حدیث ۹، ۱۷ (۱۴۰۱ش): ۲۵۹-۲۸۱. doi:10.30479/mfh.2022.2833

حکیم، سیدمحمدباقر، دور اهل البیت (ع) فی بناء الجماعة الصالحة، قم، مرکز جهانی اهل بیت (ع)، ۱۴۲۵ق.

- حلی، ابن ادریس، السرائر الحاوی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
 حلی، حسن بن یوسف، الفین، قم، هجرت، ۱۴۰۹ق.
 خوارزمی، محمد بن احمد، مفاتیح العلوم، بیروت، دارالمناهل، ۱۴۲۸ق.
 خوئی، سید ابوالقاسم، صراط النجاه، قم، برگزیده، ۱۴۱۳ق.
 ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۹ق.
 _____، سیر اعلام النبلاء، قاهره، دارالحدیث، ۱۴۱۳ق.
 ربانی بیرجندی، محمدحسن، دانش فقه الحدیث، قم، مؤسسه بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ۱۳۹۵ش.

زابلی زاده، اردشیر. "امکان‌سنجی به کارگیری اصول تعاون گرایس در تحلیل گفتمان". رسانه ۲۱، ۱ (۱۳۸۹ش): ۱۲۹-۱۴۸.

زمخشری، جارالله، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
سخاوی، محمدبن عبدالرحمن، فتح المغیث شرح الفیه الحدیث، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۴م.
سعیدی، غلامعباس. «بررسی زبان‌شناختی تناسب آیات بر پایه اصل همکاری گرایس». آموزه‌های
قرآنی، ۱۵(۱۳۹۱ش): ۱۷۳-۱۹۱.

سوری، حمید. «سرقتم علمی». مطالعات بین‌المللی پلیس. ۳(۱۳۸۹ش): ۴۶-۶۸.
سیدبن حموده، ابی‌عبدالله، التمهید فی علم التخریج و دراسة الاسانید، قاهره، دار ابن حزم، ۲۰۱۰م.
شریف قرشی، محمدباقر، حیاة الامام الحسین (ع)، نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۹۴ش.
شفتی، اسدالله، الامامة، اصفهان، مكتبة الامام الشفتی، ۱۴۱۱ق.

شم‌آبادی، مرضیه، بی‌بی‌زینب حسینی و علیه رضاداد. «تاریخ‌گذاری روایات إختفاء سرّ و نقش غلات
در آن». مطالعات فهم حدیث ۷، ۱۴(۱۴۰۰ش): ۹۳-۱۱۶. doi:10.30479/mfh.2021.2335

شهرستانی، سیدعلی، وضوء النبی (ص)، مشهد، مؤسسه جوادالائمه (ع)، ۱۴۲۰ق.

شهید اول، محمدبن مکی، ذکری الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البتیة لاحیاء التراث، ۱۴۱۹ق.

_____، غایه المراد فی شرح نکت الازشاد، قم، مکتب العالم الاسلامی، ۱۴۱۴ق.

صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، غلو در آمدی بر افکار و عقائد غالبان در دین، تهران، کویر، ۱۳۸۴ش.

صدوق، محمدبن علی، علل الشرائع، قم، کتابفروشی داورى، ۱۳۸۵ش.

_____، من لایحضره الفقیه، قم، انتشارات وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.

ضویحی، احمدبن عبدالله، علم اصول الفقه، عربستان، سلسله الرسائل الجامعیة، وزارة التعليم العالی،
۲۰۰۶م.

طبرسی، فضل‌بن حسن، مجمع البیان، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.

طوسی، محمدبن حسن، رجال، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ق

طهرانی، آغابزرگ، توضیح الرشاد فی تاریخ حصر الاجتهاد، قم، مطبعة الخیام، ۱۴۰۱ق.

عاملی، مصطفی‌قصیر، التقیه عند اهل البیت (ع) علی ضوء النصوص و الواقع تاریخی، قم، مطبعة
نگین، ۱۴۱۶ق.

عزیزی، حسین، الرواة المشترکون بین الشیعه و اهل السنة، تهران، الدراسات الاسلامیة، ۱۳۸۸ش.

عمیدی، ثامر هاشم، واقع التقیه عند المذاهب و الفرق الاسلامیة، قم، مرکز الغدیر، ۱۴۱۶ق.

عویضه، محمد، الامام ابوحنیفة، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی‌تا.

غروی‌نائینی، نهل، تاریخ حدیث شیعه، قم، شیعه‌شناسی، ۱۳۸۶ش.

غریفی، عبدالله، التشیع، بیروت، مؤسسه العارف للمطبوعات، ۱۴۲۱ق.

غوری، سیدعبدالمجد، التدلّیس و المدلسون، دمشق، دار ابن کثیر، ۲۰۰۹م.

فایز، دایه، معجم المصطلحات العلمیة للکندی و الفارابی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ق.

فوزی، رفعت، توثیق السنة، قاهره، مكتبة الخانجی، ۱۹۸۱م.

مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

محرمی، غلامحسن، تاریخ تشیع، قم، مؤسسه امام خمینی (ره)، ۱۳۸۷ش.

محقق حلی، جعفر بن حسن، المعبر، قم، مؤسسه سیدالشهداء، ۱۳۶۴ش.

معصومی همدانی، حسین. «جام عدل». نشر دانش، ۱۰۳(۱۳۸۱ش): ۱۸-۳۰.

مهرابی، مریم، و راحله گندمکار. «نقش اصول گرایس در تعبیر فیلم فروشنده». زبان‌شناخت ۱۳، ۲(۱۴۰۱ش):
۱۵۷-۱۸۴.

_____، ۱۵۷-۱۸۴.

مهنا، عبدالله علی، لسان اللسان، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۳ق.

نقوی، سیدحامد، عباقات الانوار، قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۴ق.

نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۴ق.

هليدي، مايكل، زبان، بافت و متن، ترجمه: مجتبي منشي زاده، تهران، علمي، ۱۳۹۳ش.
يعقوب، احمدحسين، أين سنة رسول الله (ص)، بيروت، الدارالاسلامية، ۱۴۲۱ق.